

در این مقاله به بررسی تحول حقوق بین‌الملل در دوره‌های مختلف تاریخی پرداخته شده است. در ابتدا به مفهوم حقوق بین‌الملل و اهمیت آن در نظام بین‌المللی اشاره شده است. سپس به بررسی تحول حقوق بین‌الملل در دوره‌های مختلف تاریخی پرداخته شده است. در این دوره‌ها، حقوق بین‌الملل از یک مجموعه قواعد ساده و محدود به یک نظام حقوقی پیچیده و گسترده تبدیل شده است. در این مقاله، دکتر یوسف مولایی* به بررسی تحول حقوق بین‌الملل در دوره‌های مختلف تاریخی پرداخته است.

گفت‌وگویی تمدن‌ها در حوزه حقوق بین‌الملل

چکیده: حقوق بین‌الملل زائیده تاریخ است و مطالعه تحولات آن جز در پرتو مطالعه تاریخ تحول جامعه بین‌المللی مقدور نمی‌باشد. حقوق بین‌الملل همانند جامعه جهانی دوره‌های مختلفی را از قرن هفدهم تا کنون پشت سر گذاشته است. هر دوره از مرحله تکاملی حقوق بین‌المللی ویژه‌گی‌هایی داشته که آن را از دوره‌های دیگر متمایز می‌کند. نقطه مشترک همه این دوره‌ها در این حقیقت تلخ نهفته است که هر دوره علائق، آرمان‌ها و تمایلات دولت‌هایی را منعکس می‌کند که به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی، در موقعیتی قرار داشتند که دیگران مجبور به پذیرش هژمونی (سرکردگی) آنها بوده‌اند. از این رو حقوق بین‌الملل در هیچ دوره‌ای محصول تعامل و مشارکت تمدن‌های مختلف بشری نبوده است و متأثر از فرهنگ کشورهای قدرتمند بوده است. از اینرو پذیرش و اجرای آن از جانب اکثر کشورها براساس واقع‌گرایی سیاسی صورت گرفته است چرا که کشورهایی که در شکل‌گیری، تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل نقش شایسته‌ای ایفاء ننموده‌اند، به جهانشمولی آن معترض بوده و رضایت خود به پذیرش قواعد حقوق بین‌الملل را رضایت صوری عنوان می‌کنند. و این امر میزان مشروعیت حقوق بین‌الملل را کاهش داده و مانع از گسترش ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل در برقراری صلح و امنیت پایدار در صحنه بین‌المللی می‌گردد. در این راستا گفت‌وگویی بین تمدن‌ها می‌تواند در تقویت همبستگی بین‌المللی و ارتقاء درجه مشروعیت حقوق بین‌الملل مؤثر واقع شود.

واژگان کلیدی:

گفت‌وگویی تمدن‌ها، گفت‌وگویی فرهنگ‌ها، نقش جهان سوم در تدوین و توسعه قواعد حقوق بین‌الملل، جهانشمولی حقوق بین‌الملل، حقوق عمومی اروپایی.

بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها، جذابیت و کنجکاوی علمی زیادی را برانگیخته و در طی مدت کوتاهی، ادبیات قابل توجهی را تولید کرده است. با این وجود به لحاظ گستردگی حوزه عمل فرهنگ و تمدن، به نظر می‌رسد که در این قلمرو همیشه می‌توان بحث جدیدی را مطرح کرد. از جمله این مباحث که تا حدی کاربردی است و کمتر مورد توجه قرار گرفته است، رابطه حقوق بین‌الملل و گفت‌وگوی تمدن‌هاست که قابلیت‌های طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها را در پرورش استعدادهای حقوق بین‌الملل در پاسخگویی به نیازهای جامعه جهانی و در برقراری صلح و امنیت پایدار و عادلانه مورد توجه قرار می‌دهد. رسالت و هدف اصلی حقوق بین‌الملل این است که برای افزایش ثبات و صلح بین‌المللی، پاسداری از حقوق انسان‌ها و نظام‌مند کردن مناسبات بین‌المللی زمینه‌های لازم را فراهم آورد.

مشکل اصلی که در این خصوص وجود دارد این است که جامعه جهانی یک جامعه همگن نمی‌باشد و بالطبع سیستمی که در کشورهای مسیحی و غربی توسعه یافته برای ایجاد نظم پایدار و عادلانه در جهانی که تنوع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قومی و مذهبی از ویژگی‌های شاخص آن است، کارآمدی لازم را ندارد. به خاطر زمینه‌های فرهنگی، مذهبی، اخلاقی، اجتماعی و قانونی مختلف، درک مشترکی از حقوق بین‌الملل وجود ندارد. از دید کشورهای آسیایی - آفریقایی، حقوق بین‌الملل، حقوقی فراگیر و عام نمی‌باشد، چرا که محصول تمدن مسیحیت غربی است و فرایند تکامل جوامع صنعتی است و این یکی از دلایل اعتراض کشورهای جهان سوم علیه سیستم فعلی حقوق بین‌الملل می‌باشد. یکی از دلایل اصلی ناکارآمدی حقوق بین‌الملل مرتبط با عدم همگرایی بین حقوق بین‌الملل و گرایش‌های فراگیرتر فرهنگی و جامعه‌شناختی مربوط به همه اعضای جامعه جهانی می‌باشد. حقوق بین‌الملل از جنبه فرهنگی و ارزشی یکی حقوق تک‌پایه‌ای متکی بر تمدن مسیحیت است و تکیه بر یک تمدن و نادیده گرفتن تمدن‌های دیگر پایه‌های حقوق بین‌الملل را سست می‌نماید. تاریخ بشر تاریخ تمدن‌هاست. برای اندیشیدن درباره پیشرفت بشر نمی‌توان از چارچوب دیگری جز تمدن‌ها استفاده کرد (۱). یافته‌های موجود باستان‌شناسی و تاریخ شهر و شهرنشینی، حد فاصل بین شرق دریای مدیترانه و رود سند در هندوستان را خاستگاه اولین شهرها و

تمدن شهری معرفی کرده‌اند و کناره رودهای دجله و فرات یا بین‌النهرین، نیل و سند را به ترتیب از جمله نخستین مکان‌های زایش و رویش شهرها دانسته‌اند (۲). کلمه تمدن چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، بیانگر مرحله تکاملی از زندگی اجتماعی انسان است که ویژگی عمده آن اسکان یافتگی است. از این رو کلمه تمدن با محل استقرار و اسکان گروه‌های انسانی که شهر نامیده می‌شود هم‌ریشه و از آن مشتق شده است (۳). با این وجود نمی‌بایستی شهرنشینی را با تمدن مترادف قلمداد کرد، چرا که اسکان گروه‌های انسانی در یک محیط جغرافیایی که مساعد شهرنشینی است یکی از شرایط شکل‌گیری تمدن‌هاست. دستیابی به درجه‌ای از تکامل، دانش فنی و بالاخره نظام‌مند کردن زندگی اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار لازمه زایش و رشد تمدن‌هاست (۴). در این برداشت، تمدن در برگیرنده ویژگی‌های مادی و معنوی یک گروه اجتماعی در گستره تاریخ بوده و نشانگر درجه هوشمندی انسان‌ها در تنظیم مناسبات اجتماعی بین خود است و با مفهوم فرهنگ پیوند می‌خورد و از این منظر کلمه فرهنگ برای توصیف روشنفکری و جنبه‌های زیباشناختی تمدن نیز به کار رفته است (۵). از دید یونسکو، فرهنگ کلیت تامی از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند (۶). فرهنگ نه تنها هنر و ادبیات را در بر می‌گیرد بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورهاست (۷). از این رو موضوع فرهنگ و تمدن مطالعه شیوه زندگی گروه‌های انسانی است. به همین دلیل از دیدگاه بعضی از پژوهشگران تمدن همان فرهنگ است در ابعادی بزرگ‌تر. هم تمدن و هم فرهنگ با ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و شیوه تفکر جوامعی سروکار دارد که نسل‌های متمادی برای آنها اهمیت زیادی قائل بوده‌اند (۸). طبق نظر دارسن، تمدن نتیجه فرایند اصیل و ویژه‌ای از خلاقیت فرهنگی است که محصول کار گروه خاصی از مردم باشد (۹). در این برداشت تمدن در مفهوم وسیع آن به کار گرفته شده است، به طوری که گستردگی آن شامل مفهوم فرهنگ نیز می‌گردد. به بیان دیگر فرهنگ جزئی از تمدن تلقی شده. اصطلاح فرهنگ و تمدن در برخی از کاربردها مترادف یکدیگر معرفی شده‌اند (۱۰) در حالی که برخی دیگر از نویسندگان این دو اصطلاح را از یکدیگر جدا نموده‌اند (۱۱) به طوری که تمدن را در مرتبه بالاتری قرار داده

و آن را با طبقات عالی اجتماعی مرتبط دانسته‌اند و در مقابل فرهنگ را متعلق به عامه مردم دانسته‌اند (۱۲). اندیشمندان آلمانی سده نوزدهم نیز تمدن را به دقت از فرهنگ جدا نموده و فرهنگ را در مقام بالاتری قرار داده‌اند. از نظر آنها تمدن شامل علم، حرکت، فن آوری، و عوامل مادی بوده، اما فرهنگ به ارزش‌ها، آرمان‌ها و ویژگی‌های اخلاقی، هنری و فکری جامعه مربوط می‌شود (۱۳). پیوند تاریخی و رابطه ناگسستنی بین تمدن و فرهنگ هرگونه مرزبندی و خط‌کشی میان این دو اصطلاح را با مشکل مواجه می‌کند و همان‌طور که بردل اظهار نظر کرده است، خطاست که اگر بخواهیم مثل آلمانی‌ها، فرهنگ را از شالوده آن که تمدن است جدا کنیم (۱۴). صرف نظر از نوع و چگونگی ارتباط فرهنگ و تمدن، و اینکه کدام یک شالوده دیگری قرار می‌گیرد، بین کاربردهای فرهنگ (مفرد) و فرهنگ‌ها (جمع)، تمدن (مفرد) و تمدن‌ها (جمع) ابهامات زیادی وجود دارد (۱۵). ارائه مبحث مربوط به تعاریف، فرهنگ و تمدن، و شفاف‌سازی رابطه بین این دو در چارچوب این مقاله فایده زیادی در بر ندارد. آنچه که حائز اهمیت است، شناسایی تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی است که قادر به ایفای نقش سازنده و فعال در مناسبات بین‌المللی بوده و از قابلیت و استعداد لازم برای ترویج فرهنگ صلح برخوردار باشند. ممکن است این سؤال مطرح شود که در شرایطی که ملت-کشورها بازیگران اصلی صحنه جهانی هستند، و اراده و رفتار آنها در شکل‌گیری اصول و هنجارهای حقوق بین‌الملل نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، آیا جایی برای طرح مباحث فرهنگی و نظام‌های ارزشی وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت که به‌رغم نقش تعیین‌کننده ملت، کشورها در تأسیس و توسعه نظام حقوق بین‌الملل، نقش ارزش‌های فرهنگی در حقوق بین‌الملل، غیرقابل انکار است. منشور سازمان ملل که نقش برجسته‌ای را در طراحی نظام حقوق بین‌الملل معاصر ایفا می‌کند، یک ره‌آورد فرهنگی برای ملت‌های جهان بوده و حامل ارزش‌های فرهنگی گوناگون می‌باشد و از طرف دیگر «ماده ۹ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان را نماینده و معرف انواع مهم تمدن‌ها و نظام‌های حقوقی اصلی جهان معرفی می‌کند (۱۶) و در ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان، اصول کلی حقوقی

پذیرفته شده توسط ملل متمدن از جمله منابع حقوق بین‌الملل معرفی شده است. مهم‌تر از همه، دولت‌ها دیگر تنها بازیگران صحنه جهانی نبوده، بلکه سازمان‌های بین‌المللی دولتی و سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و افکار عمومی جهانی نیز نقش با اهمیتی در تعریف الگوی رفتاری در جامعه جهانی ایفا می‌کنند. در حالی که جامعه بین‌المللی دولت-ملت‌ها در حوزه عمومی توازن قدرت و منابع عمل می‌کند که نظریه‌های روابط بین‌الملل به توضیح و تبیین آن می‌پردازند: «جامعه مدنی جهانی در حوزه ارزش‌های فرهنگی آزاد، رفاه و خیر عمومی، در حوزه‌ای فراتر از مرزبندی‌ها و حوزه‌های سیاسی اقدام می‌کند (۱۷)». جنبش‌های طرفدار صلح، حقوق بشر و محیط زیست از جمله قدرتمندترین نیروهای تأثیرگذار بر توسعه کیفی حقوق بین‌الملل می‌باشند. حضور فعال سازمان‌های غیردولتی در کنفرانس‌های ملل متحد، نظیر کنفرانس زمین در ریو سال ۱۹۹۲ و کنفرانس زنان در پکن سال ۱۹۹۵، نقش جنبش‌های اجتماعی بین‌المللی و تأثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم آنها را در جهت‌دهی به تصمیمات دولت‌ها نشان می‌دهد.

«عهدنامه ممنوعیت شکنجه»، از رهگذر مبارزه عفو بین‌الملل علیه شکنجه از سوی مقامات دولتی، با مشورت عفو بین‌المللی و پس از آگاهی فزاینده جهانی از روند شکنجه در سال ۱۹۷۳ منعقد گردید (۱۸). سازمان‌های غیردولتی فعالیت‌های گسترده‌ای را در خلق هنجارهای جدید حقوق بین‌الملل در زمینه حقوق بشر و ایجاد مکانیسم‌های اجرایی مقرر و در تقویت و حمایت از این هنجارها به عمل آورده‌اند که مبارزات این گروه‌ها در حساس نمودن افکار عمومی جهانی نسبت به خطرات مین‌های زمینی و اعمال فشار بر دولت‌ها در تصویب کنوانسیون منع تولید و استفاده از مین‌های زمینی از آن جمله می‌باشد (۱۹). تمامی این فعالیت‌ها منشأ فرهنگی داشته و حامل پیام همبستگی تمدن‌های مختلف می‌باشد. از این رو بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها بیشتر در حوزه جامعه جهانی قابل طرح و گسترش است تا در حوزه مناسبات محدود بین دولت‌ها.

حقوق نظام ارزش‌هاست، ارزش‌هایی که آرمانی و ایده‌آل شناخته شده‌اند. از این رو نظام حقوقی در متن فرهنگ جامعه پرورش یافته و محصول تمدن بشری می‌باشد و در عین حال شاخص توسعه جوامع انسانی قلمداد می‌شود. حقوق با فلسفه، الهیات،

مذهب، اخلاق، اقتصاد، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها مرتبط بوده و بخش تجزیه‌ناپذیر فرهنگ می‌باشد. به قول دورکیم «ممکن نیست که زندگی عمومی جامعه در نقطه‌ای توسعه یابد مگر اینکه در همان رابطه حقوق نیز توسعه یابد» (۲۰). حقوق بین‌الملل نیز بر پایه اشتراک فرهنگی استوار بوده و حامل یک پیام فرهنگی است. شکل‌گیری حقوق بین‌الملل در قرن هفدهم که با معاهده وستفالیای ۱۶۴۸ رديابی می‌شود، محصول تحولات فرهنگی است که از قرن دوازدهم در اروپای غربی پدید آمد. جنبش فکری که بر بستر رنسانس پرورش یافت با اصلاحات مذهبی پیوند خورد و از رهگذر این پیوند، نظام بین‌المللی دولت-محور آغاز شد. و نظام دولت‌های برخوردار از حاکمیت شالوده و سنگ زیربنای روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل گردید. اروپا تحت تأثیر ارزش‌های مشترک، ایده‌های تمدن‌گرایی، اخلاق مسیحیت، رنسانس فکری، و حقوق بین‌الملل، خود را تجدید سازمان داد و این تجدید سازمان بیش از هر چیز بر فرهنگ مشترک اروپایی متکی است. قدرت‌های بزرگ اروپایی بر پایه مشترکات فرهنگی حقوق عمومی^۱ اروپایی را تا سطح حقوق بین‌الملل ارتقا دادند (۲۱). این سیستم حقوقی همان‌طوری که آقای زمانک در درس‌های آکادمی خود اظهار نموده، بر پایه ارزش‌های تمدن یونان و روم و دین مسیحیت استوار می‌باشد. اکثر حقوقدانان اروپایی حقوق بین‌الملل را یکی از ره‌آوردهای تمدن اروپایی قلمداد نموده‌اند. آقای ورزیل از جمله اروپائینی است که با افتخار اظهار می‌دارد که «اکنون حقیقتی غیرقابل انکار و تردید وجود دارد و آن اینکه بدنه فعلی حقوق بین‌الملل نه فقط حاصل فعالیت هوشیارانه تفکر اروپایی است بلکه همچنین جوهره اصلی این حقوق را یک منبع اعتقادی اروپایی شکل داده است». بنابراین از هر دو لحاظ، متن فعلی حقوق بین‌الملل اساساً منشأ اروپایی دارد. بعضی از حقوقدانان تا آنجا پیش رفته‌اند که حقوق بین‌الملل را مترادف حقوق مشترک مسیحی معرفی کرده‌اند. دودلزی در این خصوص، این‌گونه نظر داده است: «حقوق بین‌الملل عبارت از مجموعه قواعدی است که دول مسیحی لازم‌الرعایه بودن آن را در روابط متقابل خود شناخته باشند» (۲۲).

علی‌رغم اعتراضات زیادی که توسط اندیشمندان آسیایی و آفریقایی ابراز شده است مبنی بر اینکه کشورهای اروپایی نمی‌توانند به عنوان مؤسس حقوق بین‌الملل محسوب شوند و علی‌رغم این حقیقت که اصول پیشرفته مربوط به روابط بین دولت‌ها در کشورهای قدیمی چون چین، هند، مصر، آشور و ایران وجود داشت، حقوق‌دانان اروپایی منکر وجود هرگونه رابطه بین آن اصول قدیمی و قوانین جدید حقوق بین‌الملل هستند (۲۳).

به‌رغم اینکه کشورهای شرقی مهد تمدن جهانی می‌باشند با این حال مردم شرق غیرمتمدن و بربر قلمداد شده و تصرف سرزمین‌های کشورهای آسیایی و آفریقایی تحت عنوان «ممالک فاقد ساکنان» در حقوق بین‌الملل اروپایی به رسمیت شناخته شد (۲۴). این اقدام استعماری قبلاً در آمریکای لاتین نیز تجربه شده بود. اکثر نویسندگان و اندیشمندان اروپایی، مسیحیت را به عنوان برترین مذهب مطرح کرده و آن را یکی از مبانی اصلی حقوق بین‌الملل معرفی نموده‌اند (۲۵). حقوق رم و حقوق کلیسایی به عنوان حقوق مشترک جهان متمدن تلقی شده و جهان متمدن هم از دیدگاه آن زمان محدود به جهان مسیحیت بود (۲۶). اوپنهایم نیز تأیید می‌کند که حقوق بین‌الملل در میان کشورهای مسیحی تولد و گسترش یافت (۲۷). با تأکید بر ویژگی‌های فرهنگی، اوینما متذکر می‌گردد که ملت‌های مسیحی اروپا و آمریکا همدیگر را بهتر درک می‌کنند (۲۸).

حداقل تا اواسط قرن نوزدهم، «مسیحیت» مهم‌ترین شاخص و معیار «تمدن» به حساب می‌آمد. به نظر می‌رسد که از سال ۱۸۵۶ که به دولت ترکیه اجازه داده شد وارد خانواده ملل متمدن شود، معیار تمدن از حوزه فرهنگ به حوزه قدرت منتقل شد. معیار اصلی تمدن من بعد قدرت بود. ژاپن برای ورود به کلوب کشورهای متمدن می‌بایستی حمیتش را در جنگ با چین و روسیه نشان می‌داد. دیپلمات‌های ژاپنی خطاب به دنیای غرب اظهار داشتند: «ما برابر بودمان را در کشتارگاه علمی^۲ نشان دادیم و حالا به ما اجازه ورود به فهرست انجمن شما به عنوان مردم متمدن داده شد (۲۹)».

1. Terrae nullius.

2. Scientific butchery.

در کنگره وین ۱۸۱۵ تعداد اندکی از قدرت‌های بزرگ، باشگاهی تحت نام کنسرت اروپایی تأسیس کردند. صندوق‌گواهی نامه ورود به جامعه جهانی (کلوب کشورهای متمدن) از جمله اختیارات این باشگاه بود. در مقابل دولت‌های آسیایی و دولت‌هایی که برای قرن‌ها پایه‌گذار تمدن بشری محسوب می‌شدند، خودشان را در یک جلا قانونی یافتند که آنها را از وضعیت شخصیت بین‌المللی، به وضعیت نامزدهایی برای ورود به باشگاه کشورهای اروپایی تبدیل می‌کرد (۳۰). توسعه قانون استعماری در آسیا بر اساس کنترل نظام و برداشت تنگ‌نظرانه و غیرانسانی از مفهوم تمدنی صورت می‌گرفت. در واقع توسل به زور و خشونت معیار متمدن بودن اروپایی‌ها تلقی می‌شد. به قول الکساندر ویج کنسرت اروپا و خانواده ملل متمدن مترادف یکدیگر بودند. در طول قرن هفدهم و هجدهم نه تنها هیچ‌گفت‌وگویی بین تمدن‌های مختلف صورت نگرفت، بلکه اروپای مسیحی با تکیه بر عامل تمدن، عنصر فرهنگ ملل دیگر را تحقیر کرده و موانع جدی بر سر راه رشد و بالندگی حقوق بین‌الملل مترقی ایجاد کرد و یدین ترتیب مشروعیت حقوق بین‌الملل را زیر سؤال برد. نگرش تنگ‌نظرانه اروپا به جهان و فقدان درک واقع‌بینانه از نقش تمدن‌های دیگر در توسعه و پیشرفت جامعه جهانی، مانع از آن گردید که حقوق بین‌الملل به عنوان ابزار کارآمد توسعه همکاری بین‌ملت‌ها و تحکیم و تقویت پایه‌های صلح عادلانه و پایدار در جهان گردد. نگاه غیرواقع‌بینانه اروپا به جهان اطراف خود در انقلاب فرانسه به شدت مورد اعتراض قرار گرفت و انقلاب فرانسه با شعار وحدت بین‌انسان بشری، ضرورت همبستگی و گفت‌وگوی بین‌ملت‌ها با ضد ارزش‌های اروپایی به مقابله برخاست.

انقلاب فرانسه و گفت‌وگوی تمدن‌ها

انقلاب فرانسه در شرایطی رخ داد که اروپا دگرترین حقوق طبیعی (فطری) حقوق را تجربه می‌کرد. این حقوق منطبق با روح روشنائی بوده و به عنوان حقوق مشترک تمامی خلق‌ها و ملت‌ها ارزیابی می‌گردید. در این زمان حقوق موضوعه اروپایی ملت‌ها را به

بربر، نیمه‌وحشی و تمدن تقسیم می‌کرد و فقط ملل تمدن را شایستهٔ برخورداری از حقوق بین‌الملل می‌دانست. روح انقلاب فرانسه دیدگاه جهان‌گرایی را تقویت و بر پایهٔ حقوق طبیعی اصل، برابری انسان‌ها را با شفافیت و قاطعیت بیشتری مطرح نمود. مخالفین انقلاب فرانسه در مقام اعتراض اظهار می‌نمودند که تکیه بر مفهوم مجرد و انتزاعی انسان، بدون توجه به اصل، ریشه مذهب، موقعیت اجتماعی، قابل درک نیست. ولی انقلاب فرانسه علیه هرگونه تبعیض بود. تحت تأثیر انقلاب فرانسه، دانتون در ۱۷۹۲ کنوانسیون لغو بردگی را تصویب کرد.

ایدئولوژی صلح‌گرایی جایگاه با اهمیتی را در میان اهداف انقلاب به خود اختصاص داده است (۳۱). مجمع ملی در ۲۲ مه ۱۷۹۰ رسماً ایده صلح جهانی را مورد تأیید قرار داد. ایده تأسیس سازمان جهانی منبث از اصول و اهداف انقلاب فرانسه است. ایده همبستگی بین ملت‌ها و یکپارچه تلقی کردن کل بشریت نیز از ایده‌های انقلاب فرانسه است. رهبران انقلاب در اعلامیه‌ای اظهار نمودند که هر آسیب و صدمه‌ای به یک ملت، به منزلهٔ آسیب‌رسانی به همه می‌باشد. حاکمیت کشور-ملت برای انقلاب فرانسه مترادف آزادی برای ابتناء بشر است. ماهیت ملی آن، اصل برابری حاکمیت‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهد، از این‌رو نه گستردگی و نه وسعت سرزمین و نه میزان جمعیت نمی‌تواند برابری را که صرفاً متصل به ارزش برابر پدیده ملت است مخدوش کرده و آن را تحت تأثیر قرار دهد. گری‌گوا از رهبران انقلاب فرانسه طرحی را به مجلس ملی پیشنهاد کرد که به علت وجود جنگ‌های ۱۷۹۵-۱۷۹۳ امکان تصویب پیدا نکرد، ولی به شدت مورد استقبال قرار گرفت. ماده پنج طرح پیشنهادی مقرر می‌دارد: «منافع فردی هر ملتی تابع منافع عمومی خانواده بشری است.» ایدئولوژی روشنایی و اعلامیه حقوق بشر که در اواخر قرن ۱۸ مطرح گردید، از اصول یک تمدن کاملاً ایده‌آل، جهانی، و ذهنی حمایت نمود. به دنبال آن، مورخان، اقتصاددانان، اندیشمندان، جامعه‌شناسان، این مسئله را مورد بحث قرار دادند که بشریت به‌رغم تنوع فرهنگی و اختلاف در سطح توسعه، همانند

وحدت و اتم‌ها در مفهوم علم فیزیک می‌باشند؛ آنها از حقوق مساوی برخوردارند و جامعه در مجموعه خودش یک کل می‌باشد. ... به‌رغم شعارها و ایده‌های زیبایی که در حوزه‌های مختلف علوم، هنر و ادبیات در قرن ۱۸ و نوزدهم مطرح شد، متأسفانه در آنچه که مربوط به حقوق بین‌الملل است، اصول بنیادین آن بر محور خواسته‌ها و نیازهای دول غربی شکل گرفت و حقوق بین‌الملل تحت تأثیر فرهنگ و تمدن اروپایی به تعریف الگوی رفتاری برای کل جامعه جهانی پرداخت.

توسعه حقوق بین‌الملل در قرن نوزدهم

اکثریت کشورهایی که در حال حاضر جامعه جهانی را تشکیل می‌دهند، در فرایند شکل‌گیری و توسعه بسیاری از نهادها و ژرم‌های حقوق بین‌الملل که در طول قرن نوزدهم تثبیت گردید، مشارکت نداشتند. شرایط سیاسی قرن نوزدهم نظام برآمده از کنگره وین ۱۸۱۵ را تداوم بخشید. براساس اصل موازنه قوا و برتری دول عضوکنسرت اروپا، کشورهای کوچک هیچ نقشی در توسعه حقوق بین‌الملل ایفا ننمودند و هیچ تعامل و گفت‌وگویی بین تمدن‌های مختلف صورت نگرفت؛ در بسیاری از حوزه‌های حقوق بین‌الملل، مثلاً در زمینه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، ژرم‌های بین‌المللی نه تنها بدون رضایت کشورهای کوچک بلکه علیه خواسته‌ها و آرمان‌های آنها ایجاد شدند. نورم‌هایی که بر پایه تأیید و تحکیم روابط نابرابر بین کشورهای قدرتمند و کشورهای کوچک بود (۳۲). به عبارت دیگر، این ژرم‌ها روابطی را منعکس می‌کرد که در طول قرن نوزدهم و بیستم بین دو گروه از کشورهایی که در شرایط برابر قرار نداشتند ایجاد شده بود. در یک طرف کشورهای در حال توسعه و صنعتی قرار داشتند که سرمایه خارجی را وارد می‌کردند و در طرف مقابل کشورهای صنعتی و قدرت‌های نظامی قراز داشتند که در کشورهای خارجی سرمایه‌گذاری می‌کردند. تأسیس حمایت دیپلماتیک محصول شرایط سیاسی اروپا بوده و برای تأمین نیازهای اروپائیان ایجاد شد. و قدرت‌های بزرگ اروپا با تکیه بر این اصل امتیازات زیادی برای اتباع خود به دست آوردند که تحمیل نظام حقوقی کاپیتولاسیون به دولت‌های کوچک از آن جمله می‌باشد. تقریباً تمام اختلافات بین‌المللی

در قرن نوزدهم بین یک کشور تازه تأسیس (غالباً) غیراروپایی و یک کشور قدرتمند بوده است که همیشه به ضرر کشورهای کوچک خاتمه می‌یافت؛ چرا که حل و فصل این اختلافات تحت تأثیر قدرت نظامی کشورهای بزرگ قرار داشت و توسل به زور برای حل اختلافات مالی یک امر عادی تلقی می‌شد.

از سال ۱۸۶۴ تا شروع جنگ جهانی اول بیش از صد کنگره و کنفرانس بین‌المللی تشکیل و قریب دویست قرارداد و اعلامیه متضمن مقررات بین‌المللی تنظیم و امضاء شده است که عمدتاً شامل مقررات جنگ و جلوگیری و کاهش مصائب و صدمات آن و همچنین نحوه رفتار با اسرا می‌باشد. در اکثر این کنگره‌ها و کنفرانس‌ها، کشورهای متعلق به خانواده تمدن‌های غیراروپایی یا حضور نداشتند و یا اینکه حضور آنها صرفاً تشریفاتی بود. کنفرانس‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ از مهمترین کنفرانس‌های قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به شمار می‌روند. در کنفرانس اول لاهه که با حضور ۲۶ کشور و از جمله ایران تشکیل شد، در هیچ یک از سه کمیسیون کنفرانس اول دولت‌های کوچک نقش فعالی را عهده‌دار نشده و کشورهای اروپایی کماکان نقش محوری را در این کنفرانس ایفا نمودند.

به همین ترتیب در کنفرانس دوم لاهه ۱۹۰۷ که با حضور ۴۴ کشور تشکیل گردید، هیچ یک از مشکلات و مسائل کشورهای کوچک غیراروپایی مورد بحث قرار نگرفت و کشورهای اروپایی عمدتاً از این کنفرانس در جهت حل مشکلات خود و تنظیم مقررات منطبق با شرایط و آرمان‌های اروپایی بهره گرفتند. با وجود اینکه کنفرانس‌های لاهه نقاط عطف و برجسته تحولات حقوق بین‌الملل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم محسوب می‌گردند، با این حال یک ابتکار عمل اروپایی محسوب شده و هیچ نشانی از تحرک و مشارکت تمدن‌های مختلف در توسعه حقوق بین‌الملل با خود همراه ندارند. به‌طور کلی در طول قرن نوزدهم گرایش به پوزیتیویسم بر حقوق بین‌الملل نیز مسلط بود و حقوق بین‌الملل موضوعه (پوزیتیویسم) در رویه قدرت‌های بزرگ خلاصه می‌شد و حقوق‌دانان غربی توجهی به سرشت و عادلانه بودن رفتار نداشتند و نسیستماتیک کردن حقوق بین‌الملل را تا حد شناسایی رویه دولت‌های بزرگ تقلیل می‌دادند (۳۳). به همین دلیل تأسیساتی چون حمایت دیپلماتیک، مسئولیت بین‌المللی به ابزارهای قانونی جهت دفاع

از منافع قدرت‌های بزرگ تبدیل شدند. اجتماع کشورها همانند اجتماع افراد، نیازمند ثرم‌های مشخص و الزام‌آور حقوقی است. تا قرن بیستم کشورهای بی‌شکل‌گیری حقوق بین‌الملل و رشد آن از طریق مذاکرات و کنفرانس‌های بین‌المللی نقش داشتند. اصولاً محدود به کشورهای مسیحی اروپایی بودند. امروزه نیز حقوق بین‌الملل معمولاً محدود به کشورهای مسیحی اروپایی می‌باشد. حقوق بین‌الملل معمولاً از زویه کشورهای اروپایی تغذیه شده است. اکثر نویسندگان قرن نوزدهم بر این باورند که حقوق بین‌الملل همانند تولد خود، دوران بلوغش را در اروپا طی کرده و عمدتاً روابط بین کشورهای اروپایی را تنظیم کرده و براساس باورها و ارزش‌های اروپایی ثرم‌های حقوقی به وجود آمده است، پدیده‌ای که به عنوان اروپا محوری قابل درک است (۳۴).

قرن بیستم و نقش تمدن‌ها در تحول حقوق بین‌الملل

قرن بیستم، قرن انفجار اطلاعات و پیشرفت و توسعه اعجاب‌انگیز علم و تکنولوژی است. حجم عظیم مبادلات اقتصادی، وابستگی متقابل واحدهای اقتصادی تولیدی و مالی را به حداکثر رسانده است. پوشش حیرت‌انگیز امواج و شبکه‌های به هم تنیده انتقال و ارتباط مفهوم مرزهای ملی را زیر سؤال برده است. تحولات مادی جامعه جهانی نظام سنتی حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده و عرضه حضور و مداخله حقوق بین‌الملل را توسعه داده است. تکنیک‌های قضایی بین‌المللی در جریان این قرن بسیار متحول شده است. تکنیک‌های هنجاری از طریق گستردگی و تنوع در شیوه‌های ایجاد و شکل‌گیری قواعد حقوقی، توسعه یافته‌اند. شیوه‌های متعددی برای شکل‌گیری قواعد جدید به وجود آمده است. روند شکل‌گیری حقوق عرفی و شیوه‌های تدوین حقوق بین‌الملل کنوانسیون‌های متحول شده است.

نهادهای بین‌المللی دولتی و غیردولتی، در تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل نقش‌سازنده‌ای را ایفا نموده‌اند. و از طرف دیگر ثرم‌های جدیدی همچون *ius cogens* وارد عرضه حقوق بین‌الملل شده است، ثرم‌های عرفی یک بُعد *erga omnes* پیدا

کرده‌اند. گروه جدیدی از ژرم‌های غیرالزام آور همچون Soft law که متکی بر قطعنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های غیررسمی است موجب غنای نظام حقوقی شده‌اند. نهاد‌های قضایی بین‌المللی و فراملی، گام‌های اساسی در شناسایی، تفسیر و شفاف کردن قواعد حقوقی و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و اجرای عدالت بین‌المللی برداشته‌اند. دیوان داوری دائمی بین‌المللی و دیوان دادگستری بین‌المللی، دادگاه‌های کیفری نورنبرگ، دادگاه رسیدگی به جنایتکاران یوگسلاوی سابق و زنده‌ها، و دادگاه حقوق بشر اروپایی، خلاء نهاد‌های قضایی بین‌المللی را پر کرده‌اند (۳۵).

بنابراین وقتی مجموعه تحولات حقوق بین‌الملل را از نظر می‌گذرانیم، می‌بینیم که حقوق بین‌الملل به پیشرفت‌های اساسی در قرن بیستم نائل آمده است و حقوق بین‌الملل از چارچوب الیگارشی و کلوب بسته «ملل» به اصطلاح متمدن اروپا خارج شده و در حال تبدیل شدن به حقوق جامعه جهانی است. سؤال اساسی که در ارزیابی روند تحولات حقوق بین‌الملل در قرن بیستم مطرح است این است که آیا این حقوق در دفاع از حقوق اساسی ملت‌ها و انسان‌ها انتظارات حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه جامعه جهانی را که متشکل از دولت‌ها، سازمان‌ها، نهاد‌های جامعه مدنی و انسان‌هاست برآورده کرده است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت که پدیده حقوقی، حقیقتی در خود و برای خود نیست، بلکه آن در قالب یک سیستم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی قابل فهم و توجیه است (۳۶).

پدیده حقوق به‌طور تنگاتنگی با مجموعه‌ای از روابط و تعاملات مرتبط می‌باشد، حقوق بین‌الملل نیز زائیده تحولات جامعه جهانی بوده و در متن تاریخ شکل گرفته و رشد می‌کند و هرگز نمی‌تواند از آن جدا شود، هر چند که حرکت تاریخ همیشه با رشد و توسعه حقوق هماهنگ نیست. در حقیقت این تاریخ قرن بیستم است که حقوق بین‌الملل را در بستر تعاملات، تعارضات، همگرایی و واگرایی بازیگران صحنه بین‌الملل پرورش داده و قالب ممکن را بر آن بخشیده است. سیستم‌های حقوقی با تحول زمان متحول می‌شوند و خود را با نیازها و الزامات منطبق می‌کنند. از این رو با تحول جامعه جهانی، نظام حقوق بین‌الملل نیز متحول می‌شود و این بدان معنا است که حقوق بین‌الملل در قرن بیستم با اعتراضات تاریخی مستمر مواجه بوده است. قرن بیستم قرن رشد نامتوازن و نامتعادل جامعه جهانی است. از این رو از اواخر قرن نوزدهم، نادیده گرفتن نیازها و

ارزش‌های فرهنگ‌های دیگر مورد اعتراض قرار گرفته و این اعتراض همچنان ادامه دارد. آقای محمد بیحاوی این اعتراضات را به سیر جریان تاریخی مرتبط می‌داند (۳۷).

الف. در مرحله اول بی‌اعتبارسازی جغرافیایی حقوق اروپایی، که به دنبال استقلال کشورهای آمریکای لاتین در قرن نوزدهم و دکتترین مونرو ۱۸۲۳ صورت گرفت. (۳۸)

ب. در مرحله دوم بی‌اعتبارسازی و انکار ایدئولوژیکی حقوق به اصطلاح بورژوازی، توسط انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷، که یک مسئله جدیدی نیز مطرح کرد و آن عملکرد جدید حقوق بین‌الملل در دنیایی که دورژیم اجتماعی متفاوت روی در روی هم قرار گرفتند. (۳۹)

ج. و بالاخره در مرحله سوم یک اعتراض اقتصادی علیه کشورهای استعمارگر غربی که از سوی کشورهای در حال توسعه و جهان سوم صورت گرفته است (۳۸).

د. نفی جهانشمولی حقوق بین‌الملل از منظر و معیار فرهنگی نیز مورد توجه قرار گرفته است، نمود برجسته نگاه انقلاب اسلامی (۳۹) به حقوق بین‌الملل متکی به تمدن کشورهای صنعتی و صف‌آرایی و موضع‌گیری کشورهای مسلمان در قبال نسبی بودن ارزش‌های اروپایی حقوق بشر است. به نظر می‌رسد که در یک دریافت واقع‌بینانه، تمامی اعتراضات به جهانشمولی حقوق بین‌الملل عمدتاً در حوزه فرهنگ قابل بررسی می‌باشد. چراکه اصول و هنجارهای حقوق بین‌الملل بزبستر نیازها و الزامات تمدن اروپا محور شکل گرفته و از این رو حتی برخورد‌های اقتصادی و ایدئولوژیکی با حقوق بین‌الملل اروپایی، از جواهره و درونمایه فرهنگی تغذیه می‌شود. پیام روشن این اعتراضات این است که جهانشمولی حقوق بین‌الملل از مبانی مستحکمی برخوردار نیست، چرا که تکیه‌گاه آن فقط یکی از تمدن‌های بشری است. از این رو در تحولاتی که حقوق بین‌الملل در قرن بیستم آن را تجربه کرده است اروپا و اثرات پررنگ تمدن اروپایی مشهور است. برای نشان دادن جایگاه تمدن اروپایی در تحولات حقوقی قرن بیستم و نحوه همکاری و گفت‌وگری تمدن‌ها در توسعه آن، تحولات تاریخی قرن بیستم به سه دوره تقسیم و مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ۲. سازمان ملل و ظهور کشورهای مستقل، ۳. پایان جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و انکار عام بودن حقوق بین‌الملل

اعتراض نظریه پردازان و حقوقدانان اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به اعتبار حقوق بین‌الملل در چارچوب نظریه نسبیّت تاریخی و ابعاد زمانی و مکانی حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. وقتی که از بعد فضا - مکانی - حقوق بین‌الملل صحبت می‌شود، در واقع پرسش در مشروعیت و عمومیت و اعتبار اجرای اصول و هنجارهای حقوقی که توسط یک یا چند گروه نژادی - فرهنگی^۱ شکل گرفته، مطرح می‌شود. بعد زمانی و بعد مکانی دو جنبه نسبیّت تاریخی حقوق بین‌الملل می‌باشند. بعضی وقت‌ها این دو جنبه با هم همزیستی داشته و فاکتورهای تعیین‌کننده یک وضعیت را تشکیل می‌دهند. ایراد عمده‌ای که در نسبیّت به جهانشمول و عام بودن حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود، متوجه منشور خانواده اروپایی است که ارزش و اعتبار آن محدود به شرایط زمانی - مکانی اروپای قرن ۱۷ و ۱۸ بوده و بر شرایط متفاوت قرن بیستم که در آن ملت‌های زیادی با تمدن‌های متفاوت به عنوان بازیگر وارد عرصه جهانی شدند، قابل اعمال و اجرا نمی‌باشد (۴۰).^۲

اعتراضات و ایراداتی که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نسبت به عام بودن حقوق بین‌الملل صورت گرفته است از جمله شدیدترین، جدی‌ترین و مهم‌ترین ایراداتی است که از جنبه مشروعیت، حقوق بین‌الملل را زیر سؤال برده و دیدگاه حقوقدانان غربی را کاملاً به چالش فراخوانده است. جالب توجه اینکه دیدگاه شوروی‌ها نیز در حوزه مفهوم نسبیّت تاریخی قرار گرفته و در جریان عمل اعتراضات به تدریج کم‌رنگ شده است. به‌طور کلی موضع‌گیری نظریه‌پردازان و حقوقدانان شوروی را در سه دوره مختلف می‌توان مورد بررسی قرار داد. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۳۷

۱. از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۷
 ۲. از ۱۹۳۷ تا طرح اصل همزیستی منسألمت آمیز (۱۹۷۰)
 ۳. از ۱۹۷۰ تا فروپاشی شوروی
 ۴. از سال ۱۹۱۷، ما شاهد حجم قابل ملاحظه‌ای از ادبیات، دکترین، مباحثات نظری،

برهان‌ها و استدلالاتی هستیم که با تکیه بر آنها حقوق بین‌الملل اروپایی (ستتی) به‌طور بنیادین زیر سؤال رفته است. کروین^۱ استاد دانشگاه مسکو (۲۱) بر مبنای تفکرات بنیادین، حقوق را به منزله روینای ناشی از ساختار اجتماعی و اقتصاد را زیر بنای جامعه تلقی کرد، و از این دیدگاه دفاع می‌کرد که هر سیستم اجتماعی اصول و قواعد حقوقی خاص خود را دارد. بنابراین نمی‌توان یک حقوق بین‌الملل عام مورد قبول دو نظام اجتماعی، سیاسی متفاوت را به رسمیت شناخت، چرا که حقوق زاینده بازار است. هر سیستم اجتماعی قواعدی را خلق می‌کند که منطبق با میزان توسعه اقتصادی آن سیستم می‌باشد. از این رو حقوق بین‌الملل در جامعه دوقطبی می‌بایستی به عنوان روینا، با ساختار اقتصادی جامعه جهانی هماهنگی داشته باشد. (۴۲) «اگر حقوق بین‌الملل همانند حقوق داخلی به عنوان روینایی است که در رابطه با مناسبات حاکم بر جامعه تعیین می‌گردد، چگونه ممکن است که سیستم‌های تولیدی مختلف روینای واحدی داشته باشند» (۴۳). آقای کروین با استفاده از تئوری‌های مارکسیست - لنینیستی اعتبار و مشروعیت حقوق بین‌الملل جهانشمول را زیر سؤال می‌برد، ولی هیچ راه‌حلی برای حل مسئله ارائه نمی‌دهد. اگر حقوق بین‌الملل مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری قابل اعمال و اجرا در جامعه دوقطبی به لحاظ اقتصادی و چندقطبی به لحاظ فرهنگی و اجتماعی نیست به همان دلایل نیز حقوق بین‌الملل مبتنی بر اقتصاد دولتی و متمرکز قابل اعمال در جهان چندقطبی نمی‌باشد. از این رو به نظر می‌رسد که دیدگاه آقای کروین و هم‌فکرانش هر چه بیشتر، تضاد و تعارض تئوری و عمل را آشکار می‌کند (تعارض حقوق بین‌الملل در تئوری و حقوق بین‌الملل در عمل). حقوق‌دانان شوروی همانند حقوق‌دانان غربی اصول حقوقی را به نحوی تعریف و تفسیر می‌کرده‌اند که عمدتاً در خدمت منافع و اهداف سیاسی دولت‌هایشان قرار گیرد.

حقوق‌دانان شوروی، با نقل قول از سخنان رهبران سیاسی خود، قرائتی از حقوق بین‌الملل ارائه می‌دادند که با مبانی و اصول و ساختار این عمل اصلاً هماهنگی نداشت و با آنچه که در سیاست خارجی شوروی به کار بسته می‌شد، فاصله زیادی داشت. به

عبارت دیگر، بین آرمان‌ها و آرزوهای حقوق‌دانان و نظریه‌پردازان از یک سو و واقعیت‌ها از طرف دیگر شکاف زیادی وجود داشت و این امر به خصوص در موضع‌گیری‌های شوروی و سازش‌ها و بده و بستان‌های سیاسی که در عمل انجام می‌گرفت کاملاً مشهود بود. این تضاد، از احساس دوگانه وفاداری به اصول تئوریک و علاقه‌مندی به حفظ منافع ملی ناشی می‌شد.

برای حل این تضاد تعارض آقای پاشوکانیس یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان حقوق‌دانان شوروی که در جریان تصفیه‌های استالینی دهه ۱۹۳۰ از بین رفت، سعی کرد بر مبنای تئوری مارکسیستی متوسل شود. راه حل وی بر تمایز و تفکیک بین شکل و محتوا استوار است. از نظر وی ظاهر و شکل حقوق بین‌الملل می‌بایستی برای همگان یکسان باشد، ولی ماهیت و محتوای مناسبات می‌تواند متفاوت باشد. از دیدگاه وی، شکل و فرم حقوق بین‌الملل همانند شیشه‌هایی خالی است که هر کس بنا به سلیقه ذوق و امکاناتش می‌تواند شراب‌های متفاوتی در آن بریزد. پاشوکینس همچنین این ایده که حقوق بین‌الملل بیانگر ایدئولوژی مشترک تمامی دولت‌هاست را به طور مطلق رد می‌کند و آنها را به منزله ابزاری در خدمت رهبران شوروی در مبارزه طبقاتی علیه سرمایه‌داری معرفی می‌کند. به همین منظور پرداختن به ماهیت حقوق بین‌الملل، صرفاً از نقطه نظر تمرینات اسکولاستیک قابل درک بوده و فاقد هرگونه فایده عملی در هدایت سیاست خارجی شوروی می‌باشد.

بعد از آنکه آقای پاشوکینس در سال ۱۹۳۷ از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد، مباحث جدیدی در بین حقوق‌دانان شوروی مطرح شد که تحت تأثیر چگونگی مناسبات شوروی با غرب قرار داشت. تئوری غالب ایجاد تعادل و توازن بین رقابت و همکاری بود.

مواضع شوروی بعد از ۱۹۳۷ نسبت به حقوق بین‌الملل

۱۹۳۷ و چرخش در مواضع ایدئولوژیک شوروی

از اواخر دهه ۱۹۳۰ در مواضع شوروی‌ها نسبت به حقوق بین‌الملل تا حدودی

تعدیل شد، و حقوق بین‌الملل ترکیبی از سه گروه از ترم‌هایی که هر کدام بیانگر منشأ اجتماعی خاص خود بودند، مورد ارزیابی قرار گرفت. این ترم‌ها به صورت زیر طبقه‌بندی شده‌اند:

الف: حقوق بین‌الملل سنتی که دارای منشأ بوزووازی لیبرال بود: الحاق شوروی به جامعه ملل در این گروه قرار می‌گیرد.

ب. تأسیسات صرفاً امپریالیستی، همانند کاپیتولاسیون، حاکمیت و غیره.

ج. عناصر حقوق بین‌الملل جدید که حاصل عملکرد شوروی‌ها در روابط بین‌المللی بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، تلاش‌های زیادی در جمع‌عقلانی کردن مواضع شوروی‌ها نسبت به حقوق بین‌الملل صورت گرفت. آقای تونکن^۱ معروف‌ترین حقوقدان شوروی در ۱۹۵۸ در درس خود در آکادمی لاهه، مواضع افراطی حقوقدانان شوروی و از جمله دیدگاه‌های کرونن را شدیداً مورد حمله قرار داد. تونکن با صراحت اعلام نمود «اختلافات ایدئولوژیکی همیشه وجود داشته است، هر چند که امروزه عمیق‌تر شده، ولی وقتی که دولت‌ها توافق می‌کنند که به این یا به آن هنجار خصلت یک هنجار حقوق بین‌الملل اعطا کنند، توافق آنها در این خصوص به منزله توافق در مسائل ایدئولوژیکی نیست. توافق آنها تنها و تنها ناظر به تعریف قواعد رفتاری است. در طی سالیان دراز حقوقدانان هرگز نتوانسته‌اند در خصوص اینکه چه چیزی حقوق فراگیر و عام است توافق کنند. با این حال در تمامی این مدت حقوق همیشه وجود داشته است، هر چند که دولت‌ها در خصوص ماهیت هنجارها شدیداً با هم اختلاف داشته‌اند. و خلاصه اینکه دولت‌ها همیشه در خصوص مقررات چندی از حقوق بین‌الملل توافق داشته‌اند» (۴۴). در مجموعه مقالات بین‌المللی که برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ تحت نظر کوزوینکوف^۲ منتشر شد، حقوق بین‌الملل به مثابه مجموعه قواعدی تعریف شده که ناظر به روابط دولت‌ها در اختلافات و همکاری‌هایشان می‌باشد (۴۵).

1. Tounkine.

2. F.I. Kojevnikov.

همزیستی مسالمت‌آمیز و دیالوگ بین غرب و شرق

روای تئوری همزیستی مسالمت‌آمیز را می‌توان در نوشته‌های لنین، استالین، مولوتوف و سایر رهبران دهه ۲۰ شوروی پیدا نمود، ولی به طور رسمی توسط خروشچف و به عنوان نشانه‌ای از استالین‌زدایی در سیاست خارجی شوروی بعد از مرگ استالین مطرح شد و به خصوص توسط تونکن، مشاور حقوقی وزارت امور خارجه ساخته و پرداخته شد. اولین نشانه پذیرش اصل مسالمت‌آمیز، معاهده ۱۹۵۹ در خصوص همکاری‌های علمی و فنی در قطب جنوب بود که به نفع هر دو بلوک (سرمایه‌داری و سوسیالیستی) تشخیص داده شد. به دنبال این موفقیت دو ابرقدرت (آمریکا و شوروی) یک دیالوگ جدی را برای یافتن راه‌حل‌های عملی برای مشکلات جهانی بر مبنای اصل همزیستی مسالمت‌آمیز شروع کردند. انبوه معاهدات و موافقت‌نامه‌های دهه ۱۹۶۰ در زمینه منع مرحله‌ای و جزئی آزمایشات هسته‌ای و معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای از جمله این معاهدات می‌باشد (۴۶).

شوروی‌ها در پیشنهاد اولیه خود در خصوص تدوین حقوق بین‌الملل بر پنج اصل اساسی تکیه کرده بودند که عبارتند از:

۱. احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت کشورها،
۲. عدم تجاوز،
۳. عدم مداخله در امور داخلی کشورها،
۴. احترام به برابری کشورها و رعایت منافع متقابل،
۵. اصل همزیستی مسالمت‌آمیز.

اتحاد جماهیر شوروی در دفاع از اصول و هنجارهای جدید با پشتیبانی کشورهای تازه استقلال یافته در سال‌های ۱۹۶۰ همراه است. تولد یک کمیته کاری در مجمع عمومی در سال ۱۹۶۳، حاصل همکاری کشورهای تازه استقلال یافته و کشورهای سوسیالیستی می‌باشد. مأموریت این کمیته پاسخگویی به ایرادات غربی‌ها در خصوص همزیستی مسالمت‌آمیز بود.

هفت سال بعد در سال ۱۹۷۰ قطعنامه ۲۶۲۵ که معروف به اصول روابط مودت‌آمیز و همکاری است با حمایت قاطع کشورهای در حال توسعه به تصویب مجمع عمومی رسید (۴۷).

اکثریت بزرگی از کشورهایی که بعد از جنگ جهانی دوم به استقلال سیاسی دست

یافتند در فرایند شکل‌گیری و توسعه اصول، ثرم‌ها و نهادهایی که در طول قرن نوزدهم تثبیت شدند، مشارکت نداشتند. حتی کشورهای کوچکی که در آن زمان از استقلال سیاسی برخوردار بودند نقش فعالی در این فرایند ایفا نمی‌کردند. شرایط سیاسی قرن نوزدهم که برآمده از اصل توازن قوای کنگره وین ۱۸۱۵ و عصر برتری دول عضو کنسرت اروپا بود، کوچکترین نقشی به عهده کشورهای غیرقدرتمند اروپایی در توسعه حقوق بین‌الملل نگذاشته بود. از این رو انتظار می‌رفت که این کشورها بلافاصله پس از استقلال یک دیالوگ جدی را با کشورهای قدرتمند غربی برای تغییر بنیادین حقوق بین‌الملل آغاز نمایند ولی در عمل چنین نشد. اکثریت این کشورها شامل کشورهای آمریکای لاتین، آسیا، و آفریقای سیاه، اعتراضات خود را علیه سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی سازمان دادند و به هیچ‌وجه در صدد از بین بردن نفوذ کامل غرب بر نیامدند. بعد از آنکه استقلال سیاسی حاصل شد و دوره انقلابات خاتمه یافت، اهداف و تأثیرات فرهنگی مدرنیزاسیون نیز زیر سؤال برده نشد (۴۸).

همزیستی مسالمت‌آمیز به منزله یک مفهوم حقوقی، تئوریک، نقش بسیار برجسته‌ای را در گشایش و تقویت یک دیالوگ حقوقی بین شرق و غرب در دوران جنگ سرد ایفا نمود و موجب ارتقاء همکاری‌های فنی، نظامی، علمی و فرهنگی بین دو اردوگاه گردید.

اکثر کشورهایی که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ استقلال خود را به دست آوردند، مدل اقتصادی لیبرالی غرب را الگوی توسعه خود قرار دادند، و کشورهایی هم که با گرایش مارکسیستی نظام اجتماعی متفاوت را پی‌ریزی کردند، در حقیقت با روش متفاوتی به دنبال دستیابی به توسعه و شکوفایی اقتصادی بودند. برای همه کشورهایی که بعدها تحت عنوان جهان سوم طبقه‌بندی شدند، رسیدن به رشد اقتصادی هدف اول بود.

مباحث فرهنگی به هر شکل و عنوانی در اولویت قرار نداشت، و در رابطه با حقوق بین‌الملل نیز، گرایش غالب و عمده بر این استوار بود که در چارچوب حقوق بین‌الملل موجود و با استفاده از امکانات نهادهای بین‌المللی می‌توان کشورهای صنعتی و قدرتمند اقتصادی را برای همکاری و کمک بیشتر به کشورهای در حال توسعه تحت فشار قرار داد. این گرایش موجب تأسیس آنکتاد و گروه ۷۷ گردید. البته در انقلاب فرهنگی چین

۱۹۷۷-۱۹۵۸ ارزش‌های فرهنگی غربی به شدت تحقیر شد و در زمینه حقوق، چین انقلابی، با رد میراث حقوقی چین و تجارب دیگر کشورهای خارجی و من جمله حقوق بین‌الملل در جستجوی یک راه‌حل کاملاً جدید برآمد (۲۹). انقلاب فرهنگی چین به‌طور کلی حاکمیت فردی را جایگزین حاکمیت قانون نمود و در این دوره عبارتی ساده از مائو اهمیتی به مراتب بیش از یک قانون داشت (۵۰).

به‌طور کلی باید متذکر شد که نقش عوامل فرهنگی در برخورد کشورهای جهان سوم (توسعه‌نیافته و غیرصنعتی) با حقوق بین‌الملل بسیار کم‌رنگ بوده است. اکثریت کشورهای آمریکای لاتین، آسیا، و آفریقا علی‌رغم داشتن زمینه‌های متفاوت تاریخی، مذهبی و فرهنگی، رفتار نسبتاً یکسانی نسبت به حقوق بین‌الملل داشته‌اند (۵۱). کشورهای جهان سوم فقط به بخشی از حقوق بین‌الملل اعتراض نمود و هیچ‌گاه نسبت به کلیه قواعد حقوق بین‌الملل معترض نبوده و نیست (۵۲). و از طرف دیگر اعتراض کشورهای جهان سوم بر پایه ارزش‌های فرهنگی و فلسفی یا مذهبی صورت نگرفته است، بلکه آنها با آن دسته از ثرم‌های حقوق بین‌الملل که مانعی در راه توسعه کشورهایشان ایجاد می‌کنند به مقابله برخاسته‌اند (۵۳). و در این راه آنها کمتر تحت تأثیر ارزش‌های فرهنگی قرار گرفته‌اند و تلاش نموده‌اند که از حقوق بین‌الملل به عنوان ابزاری در راه توسعه استفاده کنند.

کشورهای در حال توسعه و جهان سوم تلاش زیادی به عمل آورده‌اند تا با استفاده از حقوق بین‌الملل، روابط و مناسبات اقتصادی نابرابر و ناعادلانه را به روابطی بر پایه برابری و عدالت تبدیل کنند (۵۴). از این‌رو کشورهای جهان سوم از سال ۱۹۶۰ به بعد، تمامی تلاش خود را برای استقرار نظم نوین اقتصادی و بین‌المللی و تقسیم عادلانه بازار کار به کار بسته‌اند. کشورهای تازه استقلال یافته دهه بعد از جنگ جهانی دوم، از این ایدئولوژی پیروی می‌کردند که استعمارزدایی با توسعه رابطه ناگسستنی دارد. این ایده و دیدگاه در اعلامیه معروف به اعطای استقلال به ملل مستعمره به وضوح مطرح شده است (۵۵).

مجمع عمومی سازمان ملل نیز ضمن تأیید اینکه استمرار استعمار مانع از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌گردد، استقرار صلح جهانشمول و ایده‌آل را مستلزم

محو کلیه اشکال استعمار اعلام نمود (۵۶). در کنار این برداشت وسیع از صلح جهانی مشمول و پایدار، سازمان ملل بر اقدامات عینی و عملی در کمک به کشورهای در حال توسعه اصرار می ورزید. برای نمونه در قطعنامه های ۱۵۱۵ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۶۰ و قطعنامه ۱۹۱۷ مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۶۱، سازمان ملل استراتژی اولین دهه سازمان ملل برای توسعه را مورد توجه قرار داد. (۵۷) که یک سری اهداف را شامل می شد که می بایستی بین سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ تحقق پیدا کند. از سال ۱۹۶۱ به این طرف سازمان ملل اعلام دهه های توسعه ادامه می دهد. بنابراین تلاش های کشورهای تازه استقلال یافته که از کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵ شروع می شود و در جنبش عدم تعهد سازماندهی شده و در اجلاس آنکتاد^۱ عمیق تر و جدی تر شده، در قالب گروه ۷۷ پی گیری می گردد، در قطعنامه های مختلف سازمان ملل و سازمان های منطقه ای، ظرفیت و استعداد حقوق بین الملل جدید را در عادلانه کردن مناسبات بین المللی به نمایش می گذارد.

قطعنامه های ۱۸۰۳ (XV II) ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲، ۳۲۰۱، ۳۲۰۲ (۱۹۷۴) و قطعنامه های ۳۲۸۱، ۳۳۶۲، ۲۶۲۶ حاصل دیالوگی است که کشورهای در حال توسعه از طریق سازمان ملل با کشورهای صنعتی و توسعه یافته انجام داده اند. متأسفانه ره آورد این دیالوگ بسیار ناچیز بوده و تغییر عمده ای در ساختار و سازمان اقتصاد جهانی ایجاد نمود. و ایده همبستگی بین المللی بین شمال و جنوب که از اولین اجلاس آنکتاد مطرح و پی گیری شد هرگز جامه عمل به خود نپوشاند. و همان طوری که آقای گنی فور^۲ در کتاب حقوق بین الملل توسعه اظهار نظر نموده است، دیالوگ شمال و جنوب پیروزی بستیار کم رنگی برای جنوب داشته است و قطعنامه و اعلامیه های سازمان های بین المللی توانسته در مجموعه حقوق بین الملل موضوعه^۳ جای مطمئنی برای خود باز کند (۵۸). به عنوان مثال کنوانسیون لومه که بین کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اروپا^۴ و ۴۶ کشور آفریقایی و حوزه کارائیب امضا شد، در چارچوب دیالوگ شمال و جنوب قابل ارزیابی

1. unctad کنفرانس سازمان ملل برای توسعه و تجارت

2. Guy Fever.

3. Positive.

4. (E.EC).

است. در ورای این ره‌آوندهای محدود و منطقه‌ای که بیشتر در چارچوب حقوق بین‌الملل - معاهدات قابل‌ارزیابی است، دیالوگ شمال و جنوب با شکست مواجه شده است (۵۹). به‌طور کلی دیالوگ شمال و جنوب که کشورهای در حال توسعه امید فراوانی به آن بسته بودند، به تدریج که به دهه ۹۰ نزدیک می‌شویم، کم‌رنگ‌تر می‌شود تا اینکه با سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹، آرزوها و انتظارات ۴۰ ساله جهان سوم نیز به خاک سپرده می‌شود (۶۰). کشورهای جهان سوم در حقیقت از سومین دهه توسعه به شکست و ناکامی‌های دیالوگ شمال و جنوب پی‌بردند (۶۱). از اواخر دهه ۱۹۷۰، ناظران و متخصصین، نظم نوین اقتصادی را در حال احتضار می‌دیدند. برای خروج از این بحران یک سری مذاکرات همه‌جانبه و حمایتی پیشنهاد شد؛ در اجلاس مقدماتی که در این راستا تحت عنوان ابتکارات آروشا^۱ در ژوئیه ۱۹۸۰ برگزار گردید، کشورهای جهان سوم از طریق مجمع عمومی به دنبال ایجاد تغییرات بنیادین در ساختار و عملکرد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بودند، در حالی که آمریکا و متحدانش عنوان می‌نمودند که این دو نهاد مستقل هستند و تن به تغییرات و اصلاحات پیشنهادی از خارج نمی‌دهند. بانک جهانی نیز پیشنهادات کشورهای جهان سوم را شدیداً مورد انتقاد قرار داد (۶۲).

در چنین شرایطی است که مجمع عمومی برای رفع تکلیف و به طبق زوال و عادت دهه‌های پیشین، برای چهارمین بار در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۰ یک قطعنامه تکراری در خصوص دهه توسعه تصویب می‌کند (۶۳) که نه تنها هیچ نوآوری در آن مشاهده نمی‌گردد، بلکه چرخش آشکاری از استراتژی توسعه دهه‌های پیشین به حساب می‌آید و در آن حمایت از شکل‌گرایی حقوقی برآزمان‌گرایی نظم نوین اقتصاد جهانی ترجیح داده می‌شود (۶۴). از سال ۱۹۹۰ اقتصاد وارد یک مرحله جدیدی می‌شود که با گذشته متفاوت است. استراتژی مذاکرات همه‌جانبه (دیالوگ همه‌جانبه) با شکست مواجه می‌گردد. ایده اصلاح نهادهای مالی و پولی به کنار گذاشته می‌شود. رویای یک توسعه

ملی، متمرکز بر محور دولت یا فروپاشی مدل سوسیالیستی اعتبار خود را از دست می‌دهد. از طرف دیگر، استراتژی توسعه از طریق سازمان ملل نیز رنگ می‌بازد و جهان سوم با ناامیدی از اقدامات و ابتکارات سازمان ملل از پافشاری بر الگوهای ورشکسته دست بر می‌دارد. از طرف دیگر به علت فقدان یک دیدگاه و اتفاق نظر، جهان سوم یکپارچگی خود را از دست می‌دهد. در سال ۱۹۸۶ مذاکرات دور اروگوئه آغاز می‌گردد. این مذاکرات که بدون حضور فعال کشورهای در حال توسعه انجام می‌گیرد، در سال ۱۹۹۴ تأسیس سازمان تجارت جهانی^۱ را موجب می‌گردد. کلید توسعه من بعد در برابری همه در رقابت آزاد در بازار جهانی نهفته است. ایده همبستگی متکی بر دیالوگ شمال و جنوب، به تلاش فردی کشورهای جنوب در ایفای نقش یک اژدهای اقتصادی تبدیل می‌گردد. و مذاکره برای ورود به سازمان تجارت جهانی و مطابقت با الزامات آن جای هرگونه دیالوگی را می‌گیرد (۶۵).

جهانی شدن، تحولات جاری حقوق بین‌الملل و گفت‌وگوی تمدن‌ها

جهانی شدن^۲ یک اصطلاح ژورنالیستی است که تعریف دقیق حقوقی ندارد ولی واقعیتی غیرقابل انکار است. یک پدیده اقتصادی است که نتیجه طبیعی لیبرالیسم اقتصادی و حضور یک بازار جهانی است.^۳ مسئله جهانی شدن مسائل ویژه‌ای را در خصوص حاکمیت دولت‌ها و حاکمیت در دولت طرح می‌کند که از این جهت علاقه‌مندی و کنجکاوی حقوقدانان را بر می‌انگیزد. جهانی شدن روندی است چندشکلی که وابستگی متقابل میان منطقه‌های مختلف جهان و جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را به وجود می‌آورد و تعادل‌های نسبی درونی و گونه‌گونی‌های تمام جامعه اعم از بسیار پیشرفته و عقب نگاه داشته شده در این روند عمیقاً زیرورو می‌گردد (۶۶). جرج مدلسکی اصطلاح جهانی شدن را در سال ۱۹۷۲ برای توصیف تلاش‌های توسعه‌طلبانه اروپا برای کنترل سایر جوامع و ادغام آنها در یک سیستم جامعه

1. (WTO).

2. Mondialisation به فرانسه

3. Globalisation به انگلیسی

(global) تجاری به کار برده است (۶۷). اصطلاح جهانی شدن برای بیان ویژگی‌های تعدادی از فعالیت‌های اقتصادی و به خصوص مالی نیز به کار گرفته شده است (۶۸). از آنجا که جهانی شدن پدیده نسبتاً جدید و روندی چندشکلی است، بنابراین اشکال و فرایندهایی که تحت تأثیر شرایط جدید در حال ظهور هستند را نمی‌توان به راحتی تعریف کرد. از این نظر بهتر است که ویژگی‌های عمده و اساسی جهان شدن معرفی گردد. آقای ریکاردو پیتیرلا^۱ جهانی شدن را شامل این موارد می‌داند:

۱. جهانی شدن بازارهای مالی، ۲. بین‌المللی شدن بازارهای مالی، ۳. بین‌المللی شدن استراتژی‌های مشترک، به ویژه تلفیق رقابت به عنوان منشأ ثروت، ۴. تغییر و تحول در الگوهای مصرف و ایجاد بازارهای مصرف جهانی برای محصولات فرهنگی، ۵. بین‌المللی کردن نظام توانایی‌های جوامع ملی در درون یک سیستم جهانی‌شده اقتصاد و سیاسی، ۶. کاهش نقش حکومت‌های ملی در طراحی قواعد حکومت جهانی‌شده. ۲. صرف نظر از برداشت‌های مختلف و متفاوتی که از مفهوم جهانی شدن و ابعاد و ویژگی‌های آن، منشأ و تاریخ ظهورش وجود دارد (۶۹)، با این حال تأثیر ایدئولوژی لیبرالی مورد حمایت آمریکا و هم‌پیمانانش و تأسیساتی چون کنفرانس برتون وودز، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی بزرگ‌ترین سازنده جهانی شدن (جهانی شدن) غیر قابل انکار است. و آمریکا به عنوان داور و نظم‌دهنده عناصر و عوامل مختلف جهانی شدن نقش بسیار فعالی ایفا می‌کند. تحمیل دیدگاه لیبرالی آمریکا به روند جهانی شدن سؤالات بسیاری را در مقابل پاسخگویی این پدیده به نیازهای جوامع انسانی قرار می‌دهد (۷۰).

آیا جهانی شدن برای هرکس شانس واقعی در دستیابی به توسعه را فراهم می‌آورد؟ آیا صلح پایدار می‌تواند با روند جهانی شدن سازگار باشد؟ آیا مشکل مهاجرت، پناهندگی، تقسیم عادلانه کار بین‌المللی می‌تواند با جهانی شدن حل شود؟ آیا ضایع جهانی شدن حفظ برتری و تقویت کشورهای پیشرفته است؟ آیا جهانی شدن باعث

شکاف بیشتر جهان اول و جهان‌های دیگر نخواهد شد؟
 پاسخ این سؤالات هر چه باشد یک چیز روشن است و آن اینکه سرمایه‌داری لیبرال
 بیش از آنچه که در جوامع داخلی خود انجام داده است، در زمینه حمایت‌های اجتماعی
 در سطح جهانی انجام نخواهد داد. در حالی که جهانی شدن وقتی پایدار و مورد حمایت
 قرار خواهد گرفت که احترام به حقوق بشر در کلیه ابعاد اجتماعی، اقتصادی، مادی،
 سیاسی و فرهنگی آن تحقق یابد و همبستگی جهانی به عنوان پیش شرط صلح جهانی و
 پایدار تقویت شود و حقوق بین‌الملل را به عنوان ابزار کارآمد در جهت جلوگیری از
 انفجار فقر و بدبختی و گسترش ابعاد اجتماعی آن به کار گیرد. جهانی شدن که فقط
 دلمشغولی ارتقاء سطح اقتصادی در کشورهای توسعه یافته را داشته باشد، حقوق
 بین‌الملل را نیز در جهت اهداف و غایت خود به کار گرفته و چون دوره‌های گذشته
 اشکال جدیدی از استعمار و تبعیض را نهادینه خواهد کرد.
 متأسفانه تحت تأثیر روند جهانی شدن، تحولات حقوق بین‌الملل از دهه آخر قرن
 بیستم به گونه‌ای است که نه تنها زمینه گفت‌وگوی سازنده و جدی بین فرهنگی‌های
 مختلف تشکیل‌دهنده جامعه جهانی را فراهم نیاورده است، بلکه کشورهای در حال
 توسعه و جنوب را که در دهه‌های میانی قرن بیستم تحرک نسبتاً قابل قبولی را در دفاع از
 منافع و دیدگاه‌های ملی خود در مجامع بین‌المللی از خود نشان می‌دادند، به کلی به
 حاشیه رانده است. روند جهانی شدن که بعد از پایان جنگ سرد شتاب بیشتری گرفته
 است، تحولات حقوق بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار داده است، که یکی از نمودهای آن
 تحرک بیش از حد آمریکا و کشورهای پیشرفته در حل بحران‌های بین‌المللی، ایجاد
 رویه‌های جدید و دیکته کردن دیدگاه‌ها و برداشت‌های خود به جامعه جهانی است.
 نحوه برخورد جامعه جهانی با بحران عراق، یوگسلاوی، سومالی، هائیتی که بر مبنای
 مداخله بشر دوستانه حق تعیین سرنوشت، و مقابله با نقض حقوق بشر صورت گرفته
 است.
 به رغم اینکه جنبه‌های مثبتی از تحول حقوق بین‌الملل را شکل داده‌اند ولی در
 هنجارهایی که در جریان حل این بحران‌ها شکل می‌گیرد، نه تنها عوامل فرهنگی هیچ
 نقشی ایفا نمی‌کنند، بلکه به لحاظ نقش تعیین‌کننده‌ای که آمریکا و متحدانش در روند

جهان سوم، از گردونه بازیگری در صحنه جهانی خارج شده‌اند. یکی از ویژگی‌های تحولات حقوق بین‌الملل بعد از جنگ سرد، تحرک بی‌سابقه شورای امنیت در ایجاد روبه‌ها و تأسیسات جدید منی باشد که بیشتر تحت فشار و تأثیرگذاری آمریکا و متحدانش صورت گرفته و می‌گیرد و در آن هیچ نقشی به جهان سوم و مقوله گفت‌وگوی تمدن‌ها واگذار نشده است. در کنوانسیون‌های متعددی که در زمینه خلع سلاح و جلوگیری از تولید و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی تصویب شده است، بازتابی از منافع و نیازهای جهان در حال توسعه دیده نمی‌شود. اما در این زمینه، وضعیت جدیدی که در جهان بعد از جنگ سرد به وجود آمده، به نهادهای بین‌المللی تا آن حد آزادی عمل داده شده است که می‌توانند دست به اقداماتی فزاینده بزنند و باید گفت هم‌زمان با این فرایند، ظاهراً ایالات متحده و متحدانش در موضعی قرار دارند که قادرند برنامه‌ها و اولویت‌های خود را بر همه کشورهای جهان تحمیل کنند (۷۱). بنا توجه به نفوذ قابل ملاحظه آمریکا و کشورهای غربی در نهادهای بین‌المللی همچون ناتو، سازمان همکاری و امنیت اروپا، سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی، این سؤال اساسی مطرح است که آیا عملکرد این نهادها می‌تواند حاکمیت واقعی قانون را به نحوی که مورد پذیرش اکثریت اعضای جامعه جهانی باشد محقق سازد؟

عملکرد شورای امنیت در اعمال تحریم‌های سنگین و غیرضروری بر مردم عراق، در سال‌های اخیر مورد انتقاد قرار گرفته است. قطعنامه‌های صادره علیه لیبی در قضیه لاکربی، بسیار انتقادآمیز بوده است. (۷۲) اما در این زمینه، عملیات نظامی که به رهبری آمریکا با مجوز شورای امنیت در هائیتی صورت گرفت، این پرسش اساسی را مطرح کرد که آیا شورای امنیت با موارد مشابه به یک شکل رفتار می‌کند؟ به‌طور مشخص برخورد انفعالی شورای امنیت در مورد کامبوج که در آنها هون سن مرد قدرتمند کامبوج، عمل مشابه نظامیان هائیتی انجام داده بود مورد انتقاد و پرسش قرار گرفته است. شورای امنیت آنجا که منافع اعضای دائمی ایجاب کند، با تفسیر موسع از بند هفتم ماده ۲ و فصل هفتم منشور با مسائل و قضایا بسیار فعال برخورد می‌کند، در حالی که در موارد دیگر تحت تأثیر سیاست‌های اعضای دائمی و به

خصوصاً آمریکا چنان ساکت می‌نشیند که انگار شورای امنیتی در کار نیست. عدم تحرک شورا در قبال مسئله فلسطین، نمونه بارزی از عملکرد گزینشی شورای امنیت می‌باشد. برخی اندیشمندان به درستی اظهار نظر کرده‌اند که اقدامات شورای امنیت حتی اگر در چارچوب و محدوده منشور صورت گرفته باشد، زمانی مشروع می‌باشد که در مورد آن موضوع جهانی نوعی اتفاق نظر بین المللی وجود داشته باشد و در نتیجه این امر از نفوذ و سلطه کشورهای قدرتمند کاسته شود (۷۳). مشروعیت یک اقدام در سطح جهانی تنها در مطابقت این اقدام با حقوق بین الملل خلاصه نمی‌گردد، بلکه مشروعیت هر اقدام و عملی با تأیید وجدان جمعی و به خصوص احساس همراهی و همدلی افراد ذریبط با آن اقدام مرتبط است.

عملیات و مداخلات آمریکا در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ و اقدامات بعدی در فقدان مجوز شورای امنیت نمی‌توانست قانونی باشد، با این حال صرف صدور مجوز شورای امنیت دلیل بر مشروعیت اقدامات آمریکا و متحدانش نمی‌باشد (۷۴).

در بحث مشروعیت اقدامات نهادهای بین المللی، به خصوص شورای امنیت، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، علاوه بر مسئله قانونی بودن، معیار عادلانه بودن و منصفانه بودن تصمیمات و اقدامات نیز مطرح است.

احساس بی‌عدالتی یک اقدام وقتی در مردم ذریبط با آن اقدام بروز می‌کند که آن جمعیت خود را قربانی تبعیض، نابرابری رفتار و اقدام در مقابل شرایط مساوی قلمداد کند. این احساس امروزه در قبال عملکرد شورای امنیت در خصوص مسئله فلسطین وجود دارد. اینکه به چه علت نهادهای بین المللی در مقابل عدم اجرای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت عکس العمل قاطع و شایسته از خود نشان نمی‌دهند، «شاید یک پاسخ این باشد که اسرائیل یک حکومت به اصطلاح مبتنی بر دموکراسی است و امنیت جهانی را کمتر تهدید می‌کند ولی صدام حسین برعکس». این پاسخ قابل قبول نیست و مسئله مشروعیت را حل نمی‌کند. در سال ۹۱-۱۹۹۰ آقای بوش مداخله در مسئله کویت را با امنیت نفت، تأمین نفت اسرائیل و ضرورت دفاع از نظم بین المللی و ارزش‌های آن توجیه کرد (۷۵). پذیرش این توجیحات از طرف وجدان بیدار و جمعی بشری به کلی محل تردید است. مشروعیت مداخله آمریکا در سومالی در ۱۹۹۱ بدون اینکه اهداف آن به‌طور

روشن‌تر تعریف شده باشد و ترک آن کشور بدون اینکه پیشرفت خاصی در وضعیت
سومالی ایجاد شده باشد نیز محل تردید است. بحث مشروعیت اقدامات و تصمیمات
نهادهای بین‌المللی همچون ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، سازمان تجارت
جهانی، بانک جهانی و حتی نهاد قضایی چون دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح است.
در کنار این مسئله، تردیدهایی که در خصوص مفاهیم جدیدی حقوقی چون قواعد
Jus cogens حقوق بشر، مداخله بشردوستانه، حق تعیین سرنوشت و مصادیق و
محدوده و شیوه قضاوت و ارزیابی نسبت به آنها وجود دارد و همچنین مباحثی که در
زمینه توسعه صلاحیت محاکم ملی در رسیدگی به مسائلی که با حقوق کل جامعه بشری
مرتبط هستند همچون اعمال شکنجه و جنایات علیه بشریت، نگرانی‌های زیادی برای
کشورهای در حال توسعه و جهان اسلام ایجاد کرده است که مشروعیت تحولات حقوق
بین‌الملل را با پرسشی اساسی مواجه می‌سازد: آیا بین‌الملل توسعه‌دهنده حقوق بشر است
از طرف دیگر، حمایت از نوزتیولسم حقوقی و تأکید افراطی بر ارزش‌های فنی و
تکنیکی ثرم‌های بین‌المللی و عدم توجه کافی به ارزش‌ها و گرایش‌های فراگیر فرهنگی و
جامعه‌شناختی، اعتبار و مقبولیت این هنجارها را به شدت کاهش داده و قابلیت اجرایی
داوطلبانه و آزادانه آنها را بشدت زیر سؤال برده است. این امر به خصوص در مورد
ثرم‌ها، تأسیسات و ساز و کارهای مربوط به حمایت از حقوق بشر کاملاً مشهود می‌باشد.
از اواخر قرن هجدهم که اعلامیه حقوق بشر اصل یک تمدن صرفاً ایده‌آل، عام و
تجریدی را بیان نمود، متفکران غربی بر این مسئله اصرار می‌ورزند که بشریت به‌رغم
تنوع در فرهنگ‌ها، سنت‌ها و سطح توسعه یکی هستند و لذا در خصوص حقوق قواعد
یکسانی می‌توان در خصوص رعایت حقوق اساسی بشر وضع نمود. و این در شرایطی
است که برداشت‌های مشترکی در این زمینه وجود ندارد؛ و به همین دلیل معاهدات
مربوط به حقوق بشر (۷۶) یا بیشترین اعتراضات و اعمال حق تحفظ (رزرو) مواجه
می‌شوند. اعتراض کشورهای اسلامی به کنوانسیون الغاء کلیه اشکال تبعیض علیه زنان^۱

و کنوانسیون حقوق کودک^۱ از آن جمله می‌باشند. اعتراض کشورهای در حال توسعه به رژیم حقوق بشر مورد حمایت کشورهای صنعتی و غربی از یک طرف متکی است بر نادیده گرفتن فرهنگ و ارزش‌های مورد احترام این کشورها، و از طرف دیگر بر اجرای تبعیض آمیز حقوق بشر. اعتراض کشورهای جهان سوم به خصوص به عدم توجه کافی جامعه جهانی به نسل سوم حقوق بشر که به حقوق همبستگی معروف است می‌باشد. در این رابطه سست بودن اعتقاد کشورهای صنعتی توسعه یافته به حقوق همبستگی و ناکارآمد بودن تأسیسات و نهادهای بین‌المللی در فراهم کردن زمینه‌های تحقق حق توسعه و صلح پایدار، این تفکر را در در کشورهای جهان سوم تقویت کرده است که حقوق بشر، یک ابزار سیاسی برای تحکیم روند جهانی شدن بشری می‌باشد (W).^۲

تصمیم تعدادی از دولت‌ها مبنی بر اینکه موضوعی را که قبلاً صرفاً موضوعی داخلی بوده تحت پوشش قوانین بین‌المللی قرار دهند، بدین معناست که استدلالاتی که مبنای آنها فرهنگ، ارزش و حق حاکمیت ملی است، دیگر از اعتبار پیشین برخوردار نخواهند بود. این رویکرد به نفع کشورهای توسعه یافته و به زیان کشورهای در حال توسعه است. از سوی دیگر، افزایش چشمگیر هنجارهای نوین بر بحث‌هایی که در زمینه جهانی سازی مطرح است تأثیر مستقیم می‌گذارد. برای مثال، معاهده‌های بین‌المللی در زمینه لایه اوزن یا گازهای گلخانه‌ای باعث ایجاد چشم‌اندازهای گوناگون در خصوص اولویت حفظ محیط زیست نسبت به توسعه می‌شود. و این در شرایطی است که در کنفرانس ریودوژانیرو ۱۹۹۲ کشورهای در حال توسعه، الگوهای حاکم بر توسعه ناموزون جهان را که خود از عوامل اصلی تخریب و سقوط محیط زیست است زیر سؤال برده و از عادلانه کردن مناسبات اقتصادی و تجاری دفاع کردند.

بنابراین وقتی مجموعه تحولات حقوق بین‌الملل در ده سال اخیر را از نظر می‌گذرانیم، به این نتیجه می‌رسیم که هر چند که حقوق بین‌الملل تحرک زیادی داشته است ولی به لحاظ محتوایی، این تحولات در جهت دموکراتیزه کردن جامعه جهانی و عادلانه کردن مناسبات بین اعضا نبوده است، چرا که تحولات حقوق بین‌الملل در این

دوره حاصل مشارکت و دیالوگ اعضای مختلف جامعه جهانی نبوده است. از طرف دیگر، این تحولات تحت تأثیر جهانی کردن به تقویت هر چه بیشتر نهادهای اقتصادی لیبرالی همچون سازمان تجارت جهانی انجامیده و در جهت تقسیم عادلانه کار بین المللی، گام‌های مؤثر برداشته و اصلاً جهت‌گیری این تحولات بیشتر برای تحکیم پایه‌های نظم و ثبات بین‌المللی و به نفع بازیگران اصلی اعم از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی چون بانک جهانی و شرکت‌های فراملیتی تعریف کرده‌اند بوده است که فرایند آن به حاشیه راندن هر چه بیشتر نسل سوم حقوق بشر و به خصوص حقوق توسعه می‌باشد. حقوق بشر که بر بستر فرهنگی غرب و کشورهای توسعه یافته متولد شده و رشد یافته است، امروزه در تبدیل به بخشی از معیاری شده که برای تعریف این موضوع استفاده می‌شود که کدام دولت در داخل اجتماع دولت‌های لیبرالی قرار گرفته و کدام یک در این مجموعه قرار نمی‌گیرد؟ مطالعات نهادگرایان جامعه‌شناسی مؤید این نظر است که هنجارهای فرهنگی غرب به موازات سرمایه‌داری و لیبرالیسم به صورت ویژه‌ای قدرتمند خواهند گردید (۷۸).

و این امر به معنی به حاشیه راندن هر چه بیشتر فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی خواهد بود که با آهنگ، رشد و تحرک سرمایه‌داری و لیبرالیسم خود را سازگار ننموده‌اند که با توسعه اجتماعی جامعه بین‌المللی که مستلزم مشارکت همه دولت‌ها - ملت‌ها، و سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی بوده و بر بستر دیالوگ بین فرهنگ‌های مختلف می‌تواند بارور شود سازگاری ندارد. جامعه جهانی تحت تأثیر آهنگ و شتاب بیش از حد لیبرالیسم و سرمایه‌داری و در پرتو جهانی سازی اقتصاد و ارتباطات به سوی جهانی سازی فرهنگ پیش می‌رود. و این در شرایطی است که استقرار صلح پایدار و ترویج فرهنگ صلح مثبت، همان‌طوری که یونسکو در بیست و هشتمین اجلاس کنفرانس عمومی خود در ۱۹۹۵ اعلام کرده است متکی بر پلورالیسم فرهنگی و دیالوگ بین فرهنگ‌ها است (۷۹).

چگونگی تأثیرگذاری حقوق بین‌الملل بر رفتار تابعان خود را می‌توان به عنوان فرایندی دو مرحله‌ای درک کرد. مرحله اول شامل ظهور و پیدایی قاعده و مرحله دوم مشتمل بر پذیرش گسترده قاعده است (۸۰). بنابراین میزان موفقیت و درجه مشروعیت

هنجارهای حقوق بین‌الملل به میزان مشارکت همه بازیگران بین‌المللی و نه تنها تعدادی از آنها، در آفرینش و ایجاد الگوی رفتاری در حقوق بین‌الملل بستگی داشته و بازتابی از علایق و تمایلات همه اعضای جامعه جهانی می‌باشد. و چون تمایلات و آرمان‌های ملت‌های تشکیل‌دهنده جامعه جهانی، بازتابی از ظرفیت‌های فرهنگی هر ملت است، لذا میزان مشروعیت و مقبولیت قواعد حقوق بین‌الملل مستلزم تعامل و درک متقابل فرهنگ‌های مختلف می‌باشد. **سخن پایانی**

حقوق بین‌الملل زاینده تاریخ است و مطالعه تحولات آن تنها در پرتو مطالعه تاریخ تحول جامعه بین‌المللی مقدور می‌باشد. حقوق بین‌الملل همانند جامعه جهانی دوره‌های مختلفی را از قرن هفدهم تاکنون پشت سر گذاشته است و هر دوره از مرحله تکاملی حقوق بین‌الملل ویژگی‌هایی داشته که آن را از دوره‌های دیگر متمایز می‌کند. نقطه مشترک همه این دوره‌ها در این حقیقت تلخ نهفته است که هر دوره علایق، آرمان‌ها و تمایلات دولت‌هایی را منعکس می‌کند که به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی، در موقعیتی قرار داشتند که دیگران مجبور به پذیرش برتری (هژمونی) آنها نبوده‌اند. از این‌رو حقوق بین‌الملل در هیچ دوره‌ای محصول تعامل و مشارکت تمدن‌های مختلف بشری نبوده است. در مرحله اول، شکل‌گیری حقوق بین‌الملل با نفی و تحقیر تمدن‌های بشری توسط تعداد اندکی از کشورهای اروپایی بوده که فقط دولت‌های مسیحی عضو کلوب کشورهای خوشبخت را متمدن دانسته و بقیه جوامع را بربر و وحشی می‌دانسته‌اند. نتیجه اینکه در یک مرحله هیچ‌گونه تعامل و دیالوگ بین فرهنگ‌ها صورت نگرفته است، چرا که یک تمدن خود را آققدر برتر و بالاتر می‌دانست که تمدن‌های دیگر را در سطح قابل قبولی برای برقراری ارتباط و تعامل ارزیابی نمی‌کرد. در این مرحله، حقوق بین‌الملل در شکل و محتوا، چیزی بیش از حقوق عمومی اروپایی نبوده است. در مرحله بعدی، جهان‌شمول بودن حقوق عمومی اروپایی مورد اعتراض قرار گرفت و سلسله مراتب بین تمدن‌ها اعتبار خود را از دست داد و دولت‌های عضو سازمان ملل

همگی دارای حاکمیت برابر در مقابل حقوق بین‌الملل شناخته شدند و بدین ترتیب اکثریت کشورهای که در مرحله اول شکل‌گیری حقوق بین‌الملل فرصت ورود به جامعه جهانی اروپا محور را پیدا نکردند، به عنوان کشور دارای حاکمیت از جمله بازیگران جامعه جهانی شناخته شدند و متأسفانه به علت موقعیت اقتصادی خود نتوانستند نقش برابر با کشورهای توسعه‌یافته غربی در شکل‌گیری و نهادینه شدن حقوق بین‌الملل را ایفا کنند. در این دوره نیز هیچ دیالوگی بین فرهنگ‌ها صورت نگرفته و حقوق بین‌الملل بیش از آنکه متأثر از ارزش‌های فرهنگی کل جامعه بشری باشد، به عنوان بازتابی از فرهنگ متکی به لیبرالیسم و سرمایه‌داری ظاهر شد و تقسیم ناعادلانه کار بین‌المللی، تقسیم جهان به ملل متمدن و بربر را به صورت شمال و جنوب بازسازی نمود و دلمشغولی کشورهای جنوب در دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی مجالی برای برقراری دیالوگ بین فرهنگ‌ها را فراهم نیاورد.

مرحله سوم تکامل حقوق بین‌الملل که دوره بعد از جنگ سرد را پوشش می‌دهد، پدیده جهانی شدن، تب رقابت و تسخیر بازارها را چنان بالا برد که فرهنگ نیز به عنوان کالا وارد مبادلات تجاری شده و به جای دیالوگ بین فرهنگ‌ها مبادله تجاری محصولات فرهنگی رونق گرفت.

یادداشت‌ها:

۱. ساموئل بی هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول، سال ۱۳۷۸، ص ۵۹.

۲. شهرنشینی در خاورمیانه، وینست فرانسس کاستللو، ترجمه پرویز پیران / عبدالعلی رضایی، نشر نی، چاپ دوم، سال ۱۳۷۱، ص ۷.

۳. فرهنگ لاروس.

۴. وینست فرانسس کاستللو، همان منبع، صص ۶ و ۷.

۵. فرهنگ و توسعه: رهیافت مردم‌شناختی، توسعه، ترجمه نعمت‌الله و محمد فاضلی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۳.

6. Ibid.

7. Ibid.

۸. هانتینگتون، همان منبع، ص ۶۱.
۹. هانتینگتون، همان منبع، ص ۶۱.
۱۰. ایمانوئل و الوشتاین: سیاست و فرهنگ در نظام متمدن جهانی، ترجمه پیروز ایزدی، نشر نی، چاپ اول، سال ۱۳۷۷، ص ۲۹۱.
11. *Ibid.*
12. *Ibid.*
۱۳. هانتینگتون، همان منبع، ص ۶۱.
14. Fernand Braudel, *History of civilization*, New York; Allen - Lane - Penguin - press 1994, p. 205.
۱۵. ایمانوئل و الوشتاین، همان منبع، ص ۲۹۲.
۱۶. جهان سوم به مثابه یک نظام حقوقی بین‌المللی، ترجمه محسن محبی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۷۰، ص ۲۸۸.
۱۷. جامعه مدنی جهانی، تألیف جمعی از نویسندگان، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۲۳.
18. Herman Burgers and Hans Danelius, *The United Nations Conventions Against Torture*, Dordrecht: Martinus Nijhoff, 1988.
۱۹. جامعه مدنی جهانی، ص ۱۱۲.
۲۰. حقوق و جامعه‌شناسی، گزیده و ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، انتشارات سروش، ۱۳۷۱.
21. Karl Zemanek: *The legal foundations of the international system*, Recueil des cours 1997 T 260, p. 33.
۲۲. اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، تألیف المدرسیه، ترجمه حسین سیدی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۳، صص ۴ و ۵.
- J.H.W. Verzijl, "Western European influence on the foundations of international law" (1955), p. 137.
23. R. P. Anand, *Attitude of the Asian - African states Toward Certain problems of international law*. in: Frederick. E. Syder / Suzakiart Sathirqthal *Third world Attitudes Toward International Law - an Introduction*, Martinus Nijhoff. publishers, p. 7.
24. R. P. Anand, *Op.Cit.*, p. 8.
25. John, E. Noyen *British Theories of Intertional Law*, in Mark, W Janis,

- The influence of religion on the development of international law, Martinus Nijhoff Publishers, 1991, Bordrecht / Booston / London, p. 86.
26. *Ibid.*
27. R. P. Anand, *Op.Cit.*, p. 9.
28. R. P. Anand, *Op.Cit.*, p. 8.
29. R. J. Dupuay, Recueil des cours T. 214, p. *Op.Cit.*
30. R. P. Anand, *Op.Cit.*, p. 29.
31. Manahar L. Sarin: The Asian African States and the Development of International Law. in Frederik E. Snyder, *Op.Cit.*, p. 37.
32. *Ibid.*, 46.
33. Hubert Thierry: L' evolution du droit international cours general de droit international public, Recueil des cours 1990 III T 222, p. 30.
34. Mohammad Bedjaoui: Droit international Bilan et perspectives Éditions A. Pedone, Paris 1991 tome (1), p. 4.
35. *Ibid.*
36. *Ibid.*
37. Jacques Bouversesse: Droit et polbitiques du développement et de la cooperation. Presses universitaires de France, p. 53.
38. Edward MC Whinney, Les Nations Unies et la Formation du Droit, Edition Pedone - 1986, p. 95.
39. *Ibid.*, pp. 23-24.
40. *Ibid.*
41. *Ibid.*
42. *Ibid.*, p. 22.
43. *Ibid.*
44. *Ibid.*
45. Kojevnikov, (dirpub) international law 1957, p. 7.
46. Edward MC Whinny, The international law of detente, Arms Control European Security and East - West cooperation (Alphen), p. 30 etsun.

47. Edward - MC Whinney, *Op.Cit.*, pp. 28-29.
48. Jacques Bouveresse: droit et politiques du developpement et de la coopération, presses universitaires de France, 1 er edition 1990, p. 53.
49. حقوق چین معاصر، ترجمه محمدزاده وادقانی، نشر دادگستر ۱۳۷۷، ص ۳۵.
50. Edward MC Whinney. Les Nations Unies et la formation du droit, *Op.Cit.*, pp. 19-20.
51. Manohar L. Sarin, The Asian & African states and the development of international law. in Third world Attitude, *Op.Cit.*, p. 76.
52. جهان سوم و حقوق بین الملل، ترجمه محسن مخیتی، مجله حقوقی، شماره هشتم، ص ۹۲.
53. Manohar, L. Sarin, *Op.Cit.*, p. 78.
54. *Ibid.*
55. Res, 1514 (XV) du 14 decembre 1960.
56. Guy Feuer, Hervé Cassan, deuxième édition, Dalloy 1991, p. 9.
57. *Ibid.*
58. *Ibid.*
59. *Ibid.*
60. Maurice Flory: Mondialisation et droit international du developpement, R.G.D., 1P. 1997/3, p. 629.
61. *Ibid.*
62. *Ibid.*
63. A. 45/199.
64. Flory Maurice , *Op.Cit.*
65. *Ibid.*, p. 624.
66. جهانی شدن جدید سرمایه داری و جهان سوم، ترجمه و پژوهش وحید کیوان - نشر توسعه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۵۲.
67. George Modelski, principles of world politics, free - press - New York, 1972.
68. Fernand, Braudel, Civilisation nationale, economie et capitalisme - X 1 - XVIII, 3 Volumes Armanad colin, Paris - 1979.
69. Ricardo Petrella. Globalization and Internationalization and

Multinationalization.

70. Flory Maurice, *Op.Cit.*, p. 630.

71. Sterren R. Ratner, *Foreign policy*, 1998.

۷۲. یوسف مولایی، قدرت الزام‌آور فصلنامه‌های شورای امنیت، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۳، ص ۸۳ به بعد.

73. Steven R. Ratner, *Op.Cit.*

74. Thierry de Mont Brial, intervention, souverainete et democratie in: politiques etrangere, No. 3. 1998, p. 554.

75. *Ibid.*

76. Jacque Bouveresse, *Op.Cit.*, p. 19.

77. Karl Zemanek, *The Legal Foundations of the International System*, Recueil des cours, 1997, T. 266, p. 175. Gérard Cohen - Jonathan: *Les Réserves Dalls les Traités institutionnels Relatifs aux droits de l'homme. Nouveux aspects Européens et internationaux*, R.G.D.L., p.156, 1996.

۷۸. جامعه مدنی جهانی، تألیف جمعی از نویسندگان، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، نشر دادگستر، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۱۶.

79. *From a culture of violence to a culture of peace*. Unesco publishing, 1996, p. 12.

۸۰. حسین شریفی طراز کوهی، همان منبع، ص ۱۱۰.

- 1. ...
- 2. ...
- 3. ...
- 4. ...
- 5. ...
- 6. ...
- 7. ...
- 8. ...
- 9. ...
- 10. ...
- 11. ...
- 12. ...
- 13. ...
- 14. ...
- 15. ...
- 16. ...
- 17. ...
- 18. ...
- 19. ...
- 20. ...
- 21. ...
- 22. ...
- 23. ...
- 24. ...
- 25. ...
- 26. ...
- 27. ...
- 28. ...
- 29. ...
- 30. ...
- 31. ...
- 32. ...
- 33. ...
- 34. ...
- 35. ...
- 36. ...
- 37. ...
- 38. ...
- 39. ...
- 40. ...
- 41. ...
- 42. ...
- 43. ...
- 44. ...
- 45. ...
- 46. ...
- 47. ...
- 48. ...
- 49. ...
- 50. ...
- 51. ...
- 52. ...
- 53. ...
- 54. ...
- 55. ...
- 56. ...
- 57. ...
- 58. ...
- 59. ...
- 60. ...
- 61. ...
- 62. ...
- 63. ...
- 64. ...
- 65. ...
- 66. ...
- 67. ...
- 68. ...
- 69. ...
- 70. ...
- 71. ...
- 72. ...
- 73. ...
- 74. ...
- 75. ...
- 76. ...
- 77. ...
- 78. ...
- 79. ...
- 80. ...
- 81. ...
- 82. ...
- 83. ...
- 84. ...
- 85. ...
- 86. ...
- 87. ...
- 88. ...
- 89. ...
- 90. ...
- 91. ...
- 92. ...
- 93. ...
- 94. ...
- 95. ...
- 96. ...
- 97. ...
- 98. ...
- 99. ...
- 100. ...